

پیش‌بینی اساسی بلشویزم

بلشویک‌ها مع الوصف برای تشریح عوامل تجزیه‌ی حزب حکومت‌کننده‌ی اتحاد جماهیر شوروی نیازی به چشم‌به‌راه داشتن دادگاه‌های مسکو نداشتند. از مدت‌ها قبل، آن‌ها امکان تنوریک چنین تکاملی را پیش‌بینی و بحث می‌کردند. به‌گذارید پیش‌گویی بلشویک‌ها را نه فقط در شب انقلاب اکتبر، بلکه حتی سال‌ها پیش از آن را به‌خاطر آوریم. صف آرایی خاص نیروها در سطح ملی و بین‌المللی می‌تواند ابتدا در کشور عقب‌مانده‌ای مانند روسیه، پرولتاریا را به‌قدرت به‌رساند. لیکن همان صف آرایی نیروها از پیش ثابت می‌کند که حکومت کارگری در روسیه، بدون پیروزی کم و بیش سریع پرولتاریای کشورهای پیش‌رفته دوام نخواهد آورد. در شرایط انزوا، رژیم شوروی می‌بایست یا منهدم یا فاسد گردد. به‌معنای دقیق‌تر: ابتدا فاسد گشته بعد منهدم می‌گردد. درباره‌ی این مسأله از سال ۱۹۰۵ به‌بعد من شخصاً بارها نوشته‌ام.

در کتابم "تاریخ انقلاب روسیه" (رجوع شود به قسمت "ضمیمه" آخرین جلد: "سوسیالیزم در یک کشور")، کلیه‌ی اظهارات رهبران بلشویک در مورد این مسأله از سال ۱۹۲۳-۱۹۱۷ جمع‌آوری شده است. تمامی این اظهارات بدین نتیجه‌گیری منتهی می‌شوند: بدون انقلاب در غرب، بلشویزم از طریق ضدانقلاب داخلی و یا مداخله‌ی خارجی و یا ترکیبی از هر دو ناپدید خواهد شد. لنین همواره تأکید می‌کرد که بوروکراتیزه شدن رژیم شوراهای، یک

مسئله ی تکنیکی یا سازمانی نیست، بلکه بالفعل آغاز انحطاط دولت کارگری است.

در کنگره ی یازدهم حزب در ماه مارس ۱۹۲۳، لنین پیشنهاد حمایتی را که چند سیاستمدار بورژوائی به خصوص پرفسور لیبرال اوستریانف به هنگام برنامه ی "سیاست اقتصادی نوین" داده بودند، مطرح نمود. اوستریانف علی رغم این که یک کادت، یک بورژوا و حامی مداخله خارجی بود، می گفت "من طرف دار دفاع از قدرت شوراها در روسیه هستم، زیرا در حال حاضر در جهت یک قدرت معمولی بورژوائی می لغزد". لنین این پیام طعنه آمیز دشمن را به "یاوه گونی های شکرین کمونیستی" ترجیح می داد، او هشیار و سخت گیرانه حزب را از خطر برحذر می داشت: "باید صریحاً گفت، چیزی که استریانف می گوید غیرممکن نیست. تاریخ شاهد رجعت های گوناگونی بوده است. در سیاست، اعتماد به ایمان و وفاداری و دیگر خصوصیات عالی اخلاقی، مطلقاً مبتذل است. تنها گروه محدودی دارای خصلت های برجسته اخلاقی هستند. در حالی که تصمیمات تاریخی را توده ی عظیمی در دست دارد که در صورت ناخشنودیش از این گروه محدود با هیچ یک از آنان مؤدبانه رفتار نخواهد کرد." به یک کلام، حزب یگانه عامل تکامل و در مقیاس تاریخی وسیع تر، عامل تعیین کننده نیست.

لنین در این کنگره که آخرین کنگره ای بود که با حضور وی تشکیل شد این طور ادامه داد... "ملتی بر ملت دیگر پیروز می شود، این امری است ساده و قابل فهم عموم. ولی بر سر فرهنگ این دو ملت چه می آید؟ این دیگر به آن سادگی نیست. اگر ملت پیروز دارای فرهنگ والاتری از ملت مغلوب باشد، فرهنگ خود را بر ملت اخیرالذکر تحمیل می کند، لیکن اگر عکس این

جریان صدق کند، ملت مغلوب فرهنگ خود را بر غالب تحمیل می نماید. آیا چنین اتفاقی در پایتخت جمهوری شورائی فدراتیو سوسیالیستی روسیه روی نداد و آیا بدین سان نبود که ۷۰۰ کمونیست (تقریباً در حدود یک لشکر، آن هم از آزموده ترینشان) تسلیم یک فرهنگ بیگانه گشتند؟" در اوان سال ۱۹۲۳، بدین موضوع، نه برای اولین بار اشاره شد. تاریخ به دست چندین نفر حتی "بهترین ها" ساخته نمی شود و گذشته از این، این "بهترین ها" می توانند با تن در دادن به یک فرهنگ بیگانه، یعنی فرهنگ بورژوائی، رو به انحطاط گذارند. نه تنها دولت شوراها می تواند از مسیر سوسیالیزم منحرف گردد، بلکه حزب بلشویک هم ممکن است، تحت شرایط نامساعد تاریخی، بلشویزم خود را از دست به دهد.

درک صریح این خطر بود که منجر به تشکیل قاطع اپوزیسیون چپ در سال ۱۹۲۳ گردید. اپوزیسیون با ثبت روزانه ی علایم انحطاط، برای مقابله با ترمیدور رشد یابنده، اراده آگاه پیشرو پرولتاریائی را عرضه داشت. لیکن این عامل ذهنی نابسندگی خود را به اثبات رساند. "توده ی عظیم" که بنا به گفته ی لنین فرآورد مبارزه را تعیین می کنند، از محرومیت های داخلی و انتظار طولانی در راه ظهور انقلاب جهانی خسته گشتند، روحیه ی توده ها فروکش کرد، بوروکراسی تفوق پیدا نمود. پیشروان انقلابی را تضعیف نمود، مارکسیزم را لگدمال کرده، حزب بلشویک را به ابتذال کشاند. استالینیزم غالب گردید. بلشویزم در قالب اپوزیسیون چپ از بوروکراسی شوروی و کمینترن برید. این مسیر واقعی و تحولات بود.

مطمناً، استالینیزم به معنای صوری از بلشویزم مشتق گردید. حتی امروزه، بوروکراسی مسکو هنوز خود را حزب بلشویک می خواند. به روشنی برای

بہتر فریب دادن تودہ ہا از برچسب بلشویزم استفادہ می نماید. رقت انگیزتر از ہمہ آن تنورسین ہائی ہستند کہ پوستہ را بہ جای ہستہ عوضی گرفتہ و ظاہر را واقعیت می پندارند. اینان در تعیین ہویت بلشویزم و استالینیزم بہترین خدمت ممکنہ را بہ ترمیدوری ہا نمودہ، دقیقاً از این طریق نقشی ارتجاعی ایفاء می کنند.

با تحریم سایر احزاب از پھنہ ی سیاست، منافع و گرایش های آنتاگونیست اقشار مختلف اجتماع می بایست کم و بیش تجلی خود را حزب حاکمہ باز یابند. حزب تا بدان درجہ، چہ در ترکیب اجتماعی و چہ در ایدئولوژی دست خوش تغییر گشتہ کہ مرکز ثقل سیاسی آن از پیشروان پرولتاریائی بہ سمت بوروکراسی تغییر جہت دادہ است. طی پانزدہ سال گذشتہ، حزب در نتیجہ ی مسیر بی پروای تحولات از انحطاط ریشہ ای تری گذشتہ است، تا سوسیال دموکراسی طی یک نیمہ قرن. تصفیہ ی کنونی صرفاً نہ خطی خونین بلکہ رودی جاری از خون بین بلشویزم و استالینیزم رسم می کند. نابود ساختن تمامی نسل قدیمی بلشویک ہا و قسمت مهمی از نسل میانہ کہ در جنگ های داخلی شرکت داشتند و آن بخشی از جوانان کہ سنن بلشویک ہا را جدأ کسب کردہ اند، نشان دہندہ ی نہ صرفاً ناہم سازی سیاسی بلکہ ناہم سازی جسمانی میان بلشویزم و استالینیزم است. چگونہ می توان این امر را نادیدہ گرفت؟

استالینیزم و "سوسیالیزم دولتی"

آنارشویست ہا بہ نوبہ خود، سعی می کنند استالینیزم را نہ تنها محصول ارگانیک بلشویزم و مارکسیزم بلکہ بہ طور کلی فرآورد "سوسیالیزم دولتی"

قلمداد کنند. اینان می خواهند فرمول جدیدتر "فدراسیون شوراهای آزاد" را جانشین فرمول پدرشاهی باکونین "فدراسیون کمون های آزاد"، نمایند. لیکن به مانند گذشته، مخالف مرکزیت قدرت دولتی می باشند. در حقیقت: یک شاخه از مارکسیزم "دولتی" یعنی سوسیال دموکراسی، هنگامی که به قدرت رسید، به عامل بارز سرمایه داری مبدل گشت. شاخه ی دیگر هم به کاست نوین ممتازان تبدیل گردید. واضح است که سرچشمه ی این انحراف در موجودیت دولت نهفته است. از یک دید وسیع تاریخی، در این استدلال، یک جو حقیقت وجود دارد.

دولت به مثابه یک دستگاه اختناق، بدون شک منشاء عفونت سیاسی و اخلاقی می باشد. این قاعده همان طور که تجربه نشان داده در مورد دولت کارگری نیز صادق است. بنابر این می توان گفت، استالینیزم فرآورده ی شرایط اجتماعی ای ست که در آن جامعه هنوز قادر به رها ساختن خود از تنگنای دولت نبود، لیکن این کیفیت هیچ گونه ارزش یابی بلشویزم یا مارکسیزم را دربر ندارد و صرفاً نمایان گر سطح فرهنگی رایج بشریت و بالاتر از همه تناسب قوا میان پرولتاریا و بورژوازی است. پس از توافق با آنارشیست ها در این مورد که دولت حتی دولت کارگری، زاده ی بربریت طبقاتی است و تاریخ حقیقی انسان با نابودی دولت آغاز می شود، هنوز این سؤال مطرح می شود: که چه راه ها و متدهانی عاقبت الامر به نابودی دولت خواهد انجامید؟ تجربه ی اخیر ثابت می کند که این راه ها مطمئناً متدهای آنارشیستی نیستند.

رهبران تنها سازمان معتبر آنارشیستی در جهان، یعنی جامعه ی کارگران اسپانیا، در ساعات بحرانی به وزیران بورژوائی تبدیل گشتند. اینان خیانت

بارز خود نسبت به تنوری آنارشیزم را در لفافه‌ی تحت فشار "موقعیت‌های استثنائی" قرار گرفتن، توجیه می‌کردند. اما مگر رهبران سوسیال دموکراسی آلمان در زمان خود، دست به دامان چنین عذر و بهانه‌هایی نگشتند؟ جنگ داخلی طبعاً نه یک موقعیت امن و امان و عادی بلکه یک "موقعیت استثنائی" است. اما هر سازمان انقلابی قاطعی، خود را دقیقاً برای این "موقعیت‌های استثنائی" آماده می‌کند.

تجربه‌ی اسپانیا یک بار دیگر نشان داد که "رد" دولت تنها در جزوه‌های منتشره در زمان "شرایط عادی" با جواز حکومت بورژوائی امکان پذیر است. لیکن در شرایط انقلابی جایی برای "تکذیب" دولت باقی نمی‌ماند که هیچ، برعکس، این شرایط خود خواستار تسخیر دولت می‌شوند. ما به هیچ وجه قصد ملامت آنارشیست‌ها را برای این که موفق به از بین بردن دولت صرفاً به ضرب قلم نشدند نداریم. یک حزب انقلابی، حتی پس از تسخیر قدرت (چیزی که رهبران آنارشیست علی‌رغم از خود گذشته‌گی‌های کارگران آنارشیست عاجز از آن بودند)، اضطراراً هنوز حاکم مقتدر جامعه نیست. لیکن ما تنوری آنارشیستی را سخت ملامت می‌کنیم، تنوری که در زمان آرامش به طور اکمل متناسب به نظر می‌آمد، ولی به محض آغاز "شرایط استثنائی" انقلاب به سرعت افول کرد. در گذشته -و احتمالاً امروزه- برخی از ژنرال‌ها، جنگ را مضرترین عنصر برای ارتش می‌دانستند. از همین زمره هستند انقلابیونی که ادعا می‌کنند دکتربینشان در اثر انقلاب نابود گشته است.

مارکسیست‌ها کاملاً با آنارشیست‌ها در مورد هدف نهائی: نابود ساختن دولت، موافقت می‌کنند. مارکسیست‌ها صرفاً تا آن جا "خواهان دولت" هستند که معتقدند صرفاً با تجاهل دولت نمی‌شود آن را نابود ساخت. تجربه‌ی

استالینیزم نه تنها اصول مارکسیزم را تکذیب نمی کند، بلکه آن را به طریقی معکوس تأیید می نماید. مکتب انقلابی که اتخاذ مواضع صحیح، در تمام موقعیت ها و استفاده ی فعال از آن را به پرولتاریا می آموزد، واضح است که حامل ضمانت پیروزی نیست. لیکن پیروزی تنها از راه به کار بستن این آموزش ها ممکن است. علاوه بر این پیروزی را نبایستی به عنوان یک رویداد منفرد در نظر گرفت. باید آن را در محتوای دورنمای یک عصر تاریخی دید. نخستین دولت کارگری - بر پایه ی یک اقتصاد متنزل و در محاصره ی امپریالیزم - به ژاندارمری استالینیزم بدل گشت. ولی بلشویزم راستین مبارزه ی مرک و زندگی بر علیه این ژاندارمری را بسیج کرد. استالینیزم برای حفظ موجودیت خود ناگزیر به رهبری جنگ داخلی بر علیه بلشویزم در لفافه ی مبارزه علیه "تروتسکیزم"، نه تنها در اتحاد جماهیر شوروی، بلکه نیز در اسپانیا گردیده است. حزب کهن بلشویک نابود گشته ولی بلشویزم در همه جا در حال برخاستن است.

استالینیزم را از بلشویزم یا مارکسیزم منشعب دانستن، به مقیاس گسترده تر مانند ضدانقلاب را از انقلاب مشتق دانستن می ماند. این کلیشه همواره توصیف کننده ی طرز تفکر لیبرال - محافظه کارانه و رفرمیست بوده است. بنابر ترکیب طبقاتی جامعه، انقلاب همواره ضدانقلاب را دربر داشته است. منطق دان می پرسد، آیا این دال بر این نیست که متد انقلابی دارای نقایص درونی است؟ با وجود این، هیچ یک، چه لیبرال، چه رفرمیست، موفق به ابتکار متدی که بیشتر "مقرون به صرفه" باشد، نشدند. اما اگر تعبیر عقلانی پروسه ی زنده ی تاریخ دشوار است، تعبیر عقلانی تناوب امواجش آسان است، بدین قرار، بر اساس منطق صرف می توان استالینیزم را از

"سوسیالیزم دولتی"، فاشیزم را از مارکسیزم، ارتجاع را از انقلاب و خلاصه به یک کلام آنتی تزی را از تزی منشعب دانست. در این حیطة، طرز تفکر آنارشویستی به مانند بسیاری از حیطة های دیگر. اسیر راسیونالیزم لیبرال است. طرز تفکر انقلابی بدون دیالکتیک ممکن نیست.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۲